



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۱/۲۸

نویسنده : والدن بیلو
مترجم: سید حسام مل

تصویر یا پنداشتن پایان سرمایه‌داری

منبع و تاریخ نشر: کونترپانچ ۲۰۲۶/۰۱/۲۷

از دهه ۱۹۹۰، زمانی که فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و اقمارش به روند طولانی مدت جذب طبقه کارگر غربی توسط سوسیال دموکراسی اضا فیه شد، این ضرب‌المثل در میان طبقات پرحرف رایج بوده است که «تصور پایان جهان آسان تر از پایان سرمایه‌داری است». همانطور که مک کنزی وارک اشاره کرده است، این اجماع عجیب بین طرفداران و منتقدان آن وجود داشت که «سرمایه ابدی است. تا ابد ادامه دارد و همه چیز تجلی ذات آن است».

با این حال، اخیراً تلاش‌هایی برای مقابله با چالش تصور پایان سرمایه‌داری صورت گرفته است.

سرمایه‌داری چگونه پایان خواهد یافت؟

یکی از تلاش‌های اولیه، مقاله با عنوان «سرمایه‌داری چگونه پایان خواهد یافت؟» در سال ۲۰۱۴ توسط ولفگانگ استریک، مدیر برجسته سابق موسسه ماکس پلانک برای مطالعه جوامع در کلن، بود. استریک با قاطعیت اظهار داشت: «من پیشنهاد می‌کنم بدون پذیرفتن مسئولیت پاسخ به این سوال که چه چیزی را می‌توان جایگزین آن کرد، به پایان سرمایه‌داری فکر کنیم. این یک تعصب مارکسیستی - یا بهتر بگوییم: مدرنیستی - است که سرمایه‌داری به عنوان یک دوره تاریخی تنها زمانی پایان می‌یابد که جامعه‌ای جدید و بهتر در چشم‌انداز باشد و یک سوژه انقلابی آماده باشد تا آن را برای پیشرفت بشریت پیاده سازی کند.»

زاویه رویکرد استریک به این سوال کاملاً بدیع بود، زاویه‌ای که از آشنایی او با کار جامعه‌شناس بزرگ مجارستان، کارل پولانی، نشأت گرفته بود. این بود که سرمایه‌داری در کالایی‌سازی همه چیز - یا تبدیل نه تنها زمین و نیروی کار، بلکه حوزه‌های محصور شده قبلی مانند دانش، زیرساخت‌های عمومی و محیط زیست به کالاهایی برای مبادله در بازار - چنان موفق بوده است که شرایط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی لازم برای بازتولید خود را از بین می‌برد. ادعای اصلی این بود که تقاضا برای سودآوری چنان شدید شده است که سرمایه با پایبند آوردن استانداردهای زندگی در اقتصادهای مرکز، درحالی که تنها دستمزدهای بسیار پایین را در اقتصادهای جنوب جهانی که به آن گریخته بود، مجاز می‌دانست، در حال نابودی اساساً پایدار سرمایه - نیروی کار - است.

استریک یکی از اولین کسانی بود که ایده «پلی‌کریسیس» را مطرح کرد، یعنی اینکه به دلیل توانایی سرمایه‌داری در از بین بردن برک‌ها یا موانع سنتی که بر توانایی آن در تبدیل همه چیز به کالا اعمال شده بود، بحران‌ها در ابعاد مختلف وجود اجتماعی در حال وقوع بودند و این بحران‌ها هم‌افزایی منفی داشتند و تأثیر یکدیگر را افزایش می‌دادند و در نتیجه تأثیر جمعی خود را افزایش می‌دادند. این بحران‌های متقابل، چیزی را ایجاد می‌کردند که استریک آن را «پنج اختلال» می‌نامید - رکود اقتصادی، توزیع الیگارش، الحاق حوزه عمومی به مالکیت خصوصی، فساد و هرج و مرج جهانی.

گسستن انباشت از بازتولید اجتماعی

د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

ریچارد وسترا در کتاب خود «اقتصاد سیاسی پسا سرمایه داری» استدلال مشابهی را مطرح می‌کند. انباشت سرمایه تنها در صورتی می‌تواند رخ دهد که سود استخراج شده در فرآیند تولید نه تنها به مصرف و سرمایه‌گذاری سرمایه‌دارانه اختصاص یابد، بلکه بخشی از آن به دستمزدهایی هدایت شود که تولیدکنندگان ارزش اضافی را قادر می‌سازد تا خود را از نظر فیزیکی بازتولید کنند. او با استریک موافق است که شرایط اجتماعی برای بازتولید نیروی کار در سطح جهانی در حال از بین رفتن است، زیرا سرمایه برای جلوگیری از دستمزدهای بالای کارگران در اقتصادهای پیشرفته به کشورهای فقیرتر فرار می‌کند و در عین حال حداقل دستمزد را به کارگران در کشورهای جنوب جهان می‌پردازد.

اما وسترا تأکید می‌کند که به همان اندازه، این واقعیت مهم است که بخش صنعتی / تولیدی که استخراج ارزش اضافی به طور سنتی در آن صورت می‌گیرد، به طور فزاینده‌ای تابع بخشی از اقتصاد است که نه کالا، بلکه «امور ناملموس» مانند حق ثبت اختراع، پایگاه داده و طراحی تولید می‌کند، جایی که هزینه تولید به طور متعارف صفر یا نزدیک به صفر تخمین زده می‌شود. سود حاصل از «اقتصاد ناملموس» در مقایسه با اقتصاد ملموس، بیشتر و بیشتر می‌شود و این سودها نه به بخش تولیدی، بلکه به سمت سفته بازی هدایت می‌شوند، به طوری که کسانی که فناوری اطلاعات را که دارایی‌های ناملموس را از طریق حق ثبت اختراع و حق چاپ بازتولید می‌کند، مانند مایکروسافت، گوگل و فیس‌بوک، در انحصار خود دارند، به طور تصاعدی ثروتمندتر می‌شوند و به ایجاد آن نابرابری شدید درآمد و ثروت که مشخصه دوران ماست، کمک می‌کنند.

نقش بسیار کاهش یافته‌ی بخش سنتی صنعتی/تولیدی در انباشت سرمایه و نقش غالب بخش دارایی‌های ناملموس انحصاری که سود خود را عمدتاً از طریق کنترل دانش به دست می‌آورد، چیزی را ایجاد می‌کند که وسترا آن را «سرمایه‌داران بدون سرمایه‌داری» نامیده است، اگرچه خود او در مورد کاربرد مداوم این اصطلاح ابراز تردید می‌کند.

دفن سرمایه داری

هم برای وسترا و هم برای استریک، سرمایه‌داری در حال گذر از یک بحران نهایی است، اما هنوز زنده است. با این حال، نظریه پردازانی وجود دارند که استدلال می‌کنند سرمایه داری مرده است و زمان آن رسیده است که نظریه به واقعیت برسد. از نظر مک کنزی وارک، در کتاب «سرمایه مرده است: آیا این چیز بدتری است؟»، سرمایه‌داری با شیوه‌ی تولید جدیدی جایگزین شده است که با کنترل «بردار» = "Vectore" مشخص می‌شود. فناوری اطلاعات آن «بردار» است، برداری که تمام ابعاد زندگی اقتصادی و اجتماعی را دربر می‌گیرد و کسانی که این بردار را کنترل می‌کنند، جایگزین طبقه‌ی سرمایه‌دار شده و خود را به عنوان طبقه‌ی حاکم جدید معرفی کرده‌اند. تضاد سرمایه در مقابل کار که موتور تغییر در سرمایه داری بود، جای خود را به مبارزه بین «هکرهایی» که دانش تولید می‌کنند و «طبقه‌ی بردارگرا» داده است که قادر به بهره برداری از آن دانش از طریق کنترل حق ثبت اختراعات و فرماندهی لجستیک کسب و ارائه اطلاعات است.

Vector یا پروگرام های کمپیوتری با ارایه‌ای از نتایج که به گونه‌ای مرتب شده‌اند که می‌توان موارد جداگانه را با یک شاخص یا زیرنویس واحد مکان یا بی کرد... تفصیل توسط مترجم

به گفته‌ی وارک، اگر طبقه‌ی سرمایه دار مالک ابزار تولید باشد، طبقه‌ی بردارگرا مالک بردارهای اطلاعات است. آنها مالک بردارهای گسترده محاسبات هستند که فضا را طی می‌کنند. آنها مالک بردارهای گسترده ارتباطات هستند که زمان را شتاب می‌دهند. آنها مالک حق چاپ، حق ثبت اختراع و علائم تجاری هستند که توجه را جلب می‌کنند یا مالکیت را به تکنیک‌های جدید اختصاص می‌دهند. آنها مالک سیستم‌های لجستیکی هستند که مدیریت و نظارت بر جابجایی و حرکت هر منبعی را بر عهده دارند. آنها مالک ابزارهای مالی هستند که جایگزین ارزش هر منبعی می‌شوند و می‌توانند برای جمع‌سپاری ارزش احتمالی هر ترکیب ممکن از آن منابع به بازار عرضه شوند. آنها مالک الگوریتم‌هایی هستند که اطلاعات خاص را در شرایط خاص رتبه‌بندی، مرتب‌سازی و اختصاص می‌دهند.

وارک می‌گوید که سرمایه‌داران در چیزی شبیه به یک کودتای بدون خونریزی توسط بردارگرایان جایگزین شدند. فناوری اطلاعات از دهه { ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ } به متحد سرمایه داران در نبردشان علیه جنبش قدرتمند کارگری تبدیل شد، اما پس از پیروزی در آن نبرد، خودشان توسط بردارگرایان جایگزین شدند. دلیل اصلی این است که طرفداران نظریه بردارگرایی با دارایی‌هایی می‌جنگیند که متفاوت بودند و این به آنها مزیت می‌داد:

مالکیت ابزار تولید، یعنی نیروی کار که به سرمایه به معنای کارخانه و تجهیزات تبدیل می‌شود، یک سرمایه‌گذاری سفت و سخت و بلند مدت است. مالکیت و کنترل بردار، یعنی هک اطلاعات جدید که به حق ثبت اختراع، حق چاپ، برندها و لجستیک اختصاصی تبدیل می‌شود. این انتزاعی‌تر، انعطاف پذیرتر و سازگارتر است. منطقی‌تر نیست، اما انتزاعی‌تر است.

ظهور تکنوفوندالیسم

یانیس واروفاکیس، وزیر دارایی سابق یونان، به طور کلی از خط تحلیل وارک پیروی می‌کند و وارک را به خاطر تأثیر زیادی که بر او و کتاب جدیدش، تکنوفوندالیسم، داشته است، تحسین می‌کند. واروفاکیس مانند وارک می‌گوید که ما شیوه تولید جدیدی را آغاز کرده‌ایم. او نمی‌گوید که سرمایه‌داران دیگر مهم نیستند. آنها مهم هستند و هنوز هم در فرآیند تولید، ارزش اضافی یا سود را از کارگران استخراج می‌کنند. اما خود آنها تابع نخبگان جدیدی به نام «سرمایه‌داران ابری» یا «کلودالیست‌ها» هستند که منابع مشترک فضای مجازی را خصوصی کرده‌اند و اکنون دسترسی به آن را کنترل می‌کنند. کلودالیست‌ها، که از جمله قدرتمندترین آنها گوگل، مایکروسافت، اپل، آمازون و شرکت تراشه‌سازی انویدیا هستند، بزرگراه‌های اطلاعاتی جهان‌گستر را کنترل می‌کنند که از نظر مادی توسط مراکز داده عظیم واقع در نقاط مختلف جهان پشتیبانی می‌شوند. دسترسی به این شبکه‌های درهم تنیده در فضای مجازی که به عنوان «ابر» شناخته می‌شوند، اکنون برای سرمایه‌داران سنتی یا «زمینی» حیاتی است تا به شما دسترسی پیدا کنند و محصولات خود را بفروشند و این دروازه‌بانان شرکتی با دریافت اجاره از این سرمایه‌داران، پول خود را به دست می‌آورند. بدون دسترسی به اینترنت، سرمایه‌داران نمی‌توانند سودی کسب کنند و بسیار شبیه به اربابان فئودال گذشته که زمین را کنترل می‌کردند، کنترل انحصاری کلودالیست‌ها بر فضای ابری به آنها اجازه می‌دهد تا به طور مستقیم یا غیرمستقیم از «سرمایه‌داران دست‌نشانده» و هر کسی که از اینترنت استفاده می‌کند، «رانت» یا درآمدی را جمع‌آوری کنند که تابع رقابت بازار که سود به آن وابسته است، نباشد. همین اتکای اکثر ابرگرایان به درآمد و ثروت حاصل از اخذ رانت از همه، نه از انباشت سنتی ارزش در فرآیند تولید، است که واروفاکیس را بر آن می‌دارد تا به شیوه تولید فعلی نام «فن‌فوندالیسم» بدهد.

همانند «سرمایه‌داری زمینی»، این ابرسالاران نیستند که ارزش تولید می‌کنند. منابع واقعی ارزش، چیزی هستند که واروفاکیس «کارگران ابری» و «برندگان ابری» می‌نامد. کارگران ابری، کارگران خدماتی در آمازون و سایر تأسیسات بیگ‌تک هستند که اتحادیه‌ای ندارند، دستمزد ناچیزی دریافت می‌کنند و دائماً در معرض خطر جایگزینی توسط ربات‌ها و هوش مصنوعی (AI) قرار دارند. اما کار این کارگران تنها کسری از ارزشی را که توسط ابرسالاران استخراج می‌شود، فراهم می‌کند. این بردگان ابری هستند که بیشتر آن ارزش را ایجاد می‌کنند. واروفاکیس، به پیروی از وارک و شوشانا زویاف، نویسنده کتاب تأثیرگذار «عصر سرمایه‌داری نظارتی»، می‌گوید که اکثر ما بردگان ابری، هستیم: ما هر زمان که در گوگل جستجو می‌کنیم، عکسی در فیس‌بوک پست می‌کنیم یا کتابی در آمازون سفارش می‌دهیم، مواد خام را برای ابر فراهم می‌کنیم، موادی که سپس به اطلاعاتی پردازش می‌شوند که ابرسالاران و سرمایه‌داران زمینی می‌توانند از آنها برای توسعه استراتژی‌های بازاریابی پیچیده‌تر استفاده کنند تا ما را به خرید دلارهایمان ترغیب کنند. ویژگی متمایز رعایای ابری این است که آنها برای ابرگرایان کار بدون مزد انجام می‌دهند، حتی اگر خودشان متوجه نباشند. همانطور که او اشاره می‌کند، «این واقعیت که ما این کار را داوطلبانه و حتی با خوشحالی انجام می‌دهیم، از این واقعیت نمی‌کاهد که ما تولیدکنندگان بدون مزد هستیم - رعایای ابری که زحمت روزانه‌شان گروه کوچکی از میلیاردرها را ثروتمند می‌کند.»

آنچه در طبقات استثمار شده واروفاکیس به طور قابل توجهی غایب است، تولیدکنندگان اصلی ارزش در الگوی وارک، یعنی هرکها، هستند؛ دسته‌ای که شامل برنامه‌نویسان، ارائه‌دهندگان محتوا و مدیران داده و لجستیک می‌شود که ثروت افراد برجسته‌ای مانند ایلان ماسک، جف بزوس و مارک زاکربرگ را تولید می‌کنند. ممکن است واروفاکیس هنوز به دلیل سیاست‌های متناقض و بی‌ثبات آنها، تصمیم نگرفته باشد که از نظر تئوری آنها را در کجا قرار دهد - چه در کنار کارگران و رعایا و چه در مقابل آنها.

چه شیوه تولید فعلی را «سرمایه‌داری ترمینال» بدانند و چه پاسرمایه‌داری، همه این نویسندگان آن را به عنوان وضعیتی می‌دانند که بشریت را به وضعیتی بدتر از وضعیت تحت سرمایه‌داری متعارف رسانده است. از نظر وسترا، آنچه ترتیبات فعلی را در مقایسه با سایر شیوه‌های تولید، از جمله سرمایه‌داری، متمایز می‌کند این است که برای پایدار بودن یک شیوه استثمار، لازم است ابزاری فراهم شود که نیروی کار تولیدکننده ثروت طبقه حاکم بتواند از نظر فیزیکی خود را بازتولید کند.

این پیوند در دوران پاسرمایه‌داری شکسته شده است، زیرا طبقه حاکم ترجیح می‌دهد منابع خود را به جای تأمین دستمزد معیشت، به سمت سرمایه‌گذاری‌های سوداگرانه هدایت کند و نیروی کار را برای بقا به بدهی‌های عمیق‌تر و عمیق‌تری محکوم کند. او خاطر نشان می‌کند: «حتی رژیم‌های اقتدارگرا نیز باید زندگی مادی انسان‌ها را به عنوان محصول جانبی هدف یا پروژه اجتماعی خود بازتولید کنند.» او با استناد به گفته معروف رزا لوکزامبورگ، هشدار می‌دهد که «بربریت و تجزیه اجتماعی، اگر اشکال جدید سوسیالیستی در راه نباشند، چشم‌انداز واقعی تری است.»

هوش مصنوعی: از نوید تا تهدید

در اوج ظهور فناوری اطلاعات در دهه (۱۹۹۰)، کسانی بودند که پتانسیل این فناوری را برای ایجاد گذار از قلمرو ضرورت به قلمرو آزادی، از ماقبل تاریخ به تاریخ، به قول معروف مارکس و انگلس، می‌دیدند. به گفته پل

میسون، در نوشته ای معروف به «قطعه‌ای درباره ما شین» که بخشی از کتاب حجیم گروندریسه (دست نوشته های کارل مارکس) بود، مارکس زمانی را پیش بینی کرد که به دلیل توسعه شتابان نیروهای تولید، هدف اصلی بشریت دستیابی به «آزادی از کار» خواهد بود. در سپیده دم کمونیسم، میسون نظریه پردازی کرد که «آزادی از طریق اوقات فراغت حاصل می شود» یا همانطور که مارکس بیان کرد، برای فرد این امکان وجود دارد که «امروز یک کار و فردا کار دیگری انجام دهد، صبح شکار کند، بعد از ظهر ماهیگیری کند، عصر گله را پرورش دهد، بعد از شام انتقاد کند، درست همانطور که من در ذهن دارم، بدون اینکه هرگز شکارچی، ماهیگیر، چوپان یا منتقد شود.»

آنچه مردم را از چنین جامعه‌ای سرشار از فراوانی مبتنی بر فناوری‌هایی که ظاهراً هزینه نهایی تولید را به صفر یا نزدیک به صفر کاهش می‌دادند، دور نگه می‌داشت، کنترل این فناوری‌ها توسط انحصارات اطلاعاتی، با کمک دولت و بانک‌های بزرگ بود.

دو دهه بعد، چنین دیدگاه خوش‌بینانه‌ای از پتانسیل فناوری اطلاعات برای ایفای نقش به عنوان پلی به سوی کمونیسم، در صورتی که می‌توانستیم به محدودیت‌های آهنگین «روابط اجتماعی تولید» بر «نیروهای تولید» پایان دهیم، از بین رفته است. با ظهور هوش مصنوعی، چنین رهایی‌ای بیش از هر زمان دیگری دور به نظر می‌رسد، زیرا نحوه توسعه فناوری اطلاعات توسط منافع کسانی که آن را کنترل می‌کنند تعیین می‌شود. توسعه فناوری از نظر طبقاتی بی‌طرف نیست.

کارن هائو در کتاب «امپراتوری هوش مصنوعی» در افشاگری قدرتمند خود درباره سم آلتمن و هوش مصنوعی باز، هشدار جدی در مورد تأثیرات بی‌ثبات کننده توسعه «هوش مصنوعی متمرکز» ارائه می‌دهد. البته، تهدید ایجاد یک «ابر هوش» وجود دارد که می‌تواند راه خود را برود، از کنترل انسان بگریزد و خود بشریت را سرنگون کند، ترسی که توسط ادبیات علمی تخیلی ترویج می‌شود و چهره‌های کلیدی صنعت هوش مصنوعی نیز در آن سهیم هستند. اما هوش مصنوعی تهدیدات فوری‌تری را ایجاد می‌کند. اقتصاد ناملموس موسوم به اقتصاد با هزینه تولید صفر، مستقل از اقتصاد ملموس نیست. این اقتصاد روی هوا شناور نیست. در واقع، هزینه‌های زیست‌محیطی و انسانی هنگامی را به همراه دارد. مانند سرمایه‌داری و شیوه‌های تولید پیشین، ما هیتی استخراجی دارد و مستلزم استخراج سریع لیتیوم، خاک‌های کمیاب و سایر مواد معدنی است و تقاضای سیری‌ناپذیری برای زمین و آب برای نگهداری مراکز داده‌ای دارد که مصرف انرژی آنها به گرمایش جهانی کمک می‌کند.

همچنین تلاش انسانی عظیمی برای بررسی، سا نسور و حاشیه نویسی داده‌های جمع‌آوری شده توسط هوش مصنوعی مورد نیاز است که غول‌های هوش مصنوعی مانند Open AI، گوگل و مایکروسافت را به سمت استخدام و استثمار صدها هزار کارگر در کشورهای در حال توسعه مانند کنیا، ونزولا و فیلیپین سوق می‌دهد، کارگرانی که به شدت دستمزد پائینی دارند و به دلیل تهدید غول‌های هوش مصنوعی برای ترک کار و استخدام کارگران خود در جاهای دیگر جهان، از تشکیل اتحادیه منع می‌شوند. اگر به انگیزه سود انحصاری و فقدان مقررات، تمایل دولت‌ها به استفاده از هوش مصنوعی برای نظارت شدید بر شهروندان را اضافه کنیم، در نهایت به یک دنیای قشنگ نو می‌رسیم، حتی قبل از رسیدن ابر هوشی که ما را در صدر زنجیره غذایی قرار می‌دهد و ما را برای دسر در اختیار می‌گیرد.

بربریت... یا بربریت؟

درست است که ما با خوش بینی محتاطانه ای درباره مسیر جا یگزین هوش مصنوعی مبتنی بر کنترل جامعه صحبت می‌کنیم، بسیار شبیه به آنچه واروفاکیس و وارک ظهور اتحادیه‌های بین طبقاتی از رعایای ابری، کارگران ابری، هکرها و سرمایه داران زمینی را تصور می‌کنند که در برابر نخبگان اطلاعاتی مقاومت می‌کنند و امکان آزادی را مطرح می‌کنند. با این حال، ترس وسترا از طبقه حاکمی که منافع خود را از منافع بقای کل جامعه جدا کرده است، نباید نادیده گرفته شود و در واقع ممکن است محتمل‌تر باشد. تصویری از چنین سقوطی به بربریت به جای جهش به کمونیسم، در مقاله‌ای قابل توجه از نائومی کلاین که در گاردین منتشر شد، ارائه شده است:

گروه کشورهای نوپا به وضوح آینده‌ای را پیش بینی می‌کنند که با شوک، کمبود و فروپاشی مشخص شده است. حوزه‌های خصوصی پیشرفته آنها اساساً غلاف‌های فرار مستحکمی هستند که برای عده‌ای برگزیده طراحی شده‌اند تا از هر تامل و فرصت ممکن برای بهینه‌سازی انسانی بهره ببرند و به آنها و فرزندانشان در آینده ای که به طور فزاینده‌ای وحشیانه می‌شود، برتری دهند. به بیان صریح، قدرتمندترین افراد جهان در حال آماده شدن برای پایان جهان هستند، پایانی که خودشان دیوانه‌وار در حال شتاب دادن به آن هستند. در واقع، برخی از نخبگان فناوری ما در حال آماده شدن برای ترک واقعی زمین هستند. همانطور که کلاین خاطر نشان می‌کند، "چه کسی به یک دولت - ملت کارآمد نیاز دارد وقتی فضا - که اکنون ظاهراً وسواس منحصر به فرد ماسک است - به سوی خود می‌خواند؟ برای ماسک، مریخ به یک کشتی سکولار تبدیل شده است که او ادعا می‌کند کلید بقای تمدن بشری است، شاید از طریق آگاهی‌های آپلود شده به یک هوش عمومی مصنوعی."

به لطف نویسندگانی که از آنها نظر سنجی کرده‌ایم، اکنون تصور پایان سرمایه‌داری آسان‌تر از پایان جهان است. اما چه سیستمی را که ما را در بند خود گرفتار کرده است، سرمایه‌داری در حال نابودی، پساسرمایه‌داری یا تکنو-فئودالی بدانیم، بیش از هر زمان دیگری با انتخاب رزا لوکزامبورگ بین سوسیالیسم یا بربریت مواجه هستیم. متأسفانه، بربریت، همانطور که کلاین، وسترا و دیگران به ما هشدار می‌دهند، ظاهراً از یک نقطه شروع آغاز شده است.

د پانو شمیره: له 5 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکني د ليکنيزې بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په څير و لولئ